

## یادداشت

## نکاتی درباره ازدواج مجدد بعد از طلاق

**بخش اجتماعی** – «با لباس سفید می‌روی و با کفن برمی‌گردی» از آن ضرب‌المثل‌هایی است که این روزها از نظر بعضی‌ها بدجوری منسوخ شده است.

هر چند اینگونه نسخه‌های کلی همیشه مشکل داشته‌اند، اما در مورد همین یک قلم می‌شود گفت که توصیه زندگی کردن و تحمل کردن در هر شرایطی تا همین چند وقت پیش از آن توصیه‌هایی بود که کسی بالای حرفش حرف نمی‌زد. خیلی‌ها با تکرار زیرلی همین ضرب‌المثل، زندگی‌هایی را که به آن متعلق نبودند تحمل کرده‌اند و خیلی‌ها برای شنیدن نصیحت، اصلا صدای اعتراضشان بلند نشده. اما حالا روزگاری است که از دوست و آشنا و در و همسایه و غریبه و حتی شاید فامیل خبرهایی می‌شنوی از جدایی، حالا چه یواشکی و در گوشی و چه عیان و آشکار، از جدایی رسمی و قانونی بگیر تا به‌هم خوردن ده‌ها و شاید هم صدها نامزدی که برخلاف نامزدی‌های گذشته، آنقدر مراسم و مناسک پرتجمل دارند که دیگر دست کمی از جدایی یک زوج چندساله ندارند. حالا چه بخواهیم و چه نخواهیم با تعدادی جوان مواجهیم که در کارنامه‌شان ردی از یک جدایی هست؛ جوان‌هایی که امروز در این جامعه هستند و می‌خواهند دوباره شروع کنند. این شروع دوباره هم به مقتضای سن و تجربه‌های کم‌شان دست کمی از تجربه اول ندارد. اما آیا واقعا ازدواج دوم یا شروع رابطه جدی دوم برای کسی که یک‌بار داغ جدایی را تحمل کرده هیچ فرقی با کسی که این بار را نکشیده ندارد؟

به گزارش ایسنا بسیاری از کارشناسان، همان اول، آب پاکی را روی دست کسانی ریخته‌اند که فکر می‌کنند تنها با نادیده گرفتن تجربه تلخ قبلی‌شان می‌توانند شروع زندگی دوباره و محکمی داشته باشند. آنها به‌شدت معتقدند که برای خلاص شدن از ماجرای قبلی و پرشدن از نیرویی نو برای ماجرای جدید، نیاز به مهارت هست؛ مهارت‌هایی که خوشبختانه کسب‌کردنش تنها به کمی زمان نیاز دارد و البته همت. ازدواج دوم ترسناک است. ازدواج دوم که سهل است، وقتی یک نامزدی شش‌ماهه به‌هم می‌خورد، هیچ‌کدام از طرفین تا مدت‌ها نمی‌توانند نگاه خوش‌بینانه‌ای به دوباره فکر کردن به ازدواج داشته باشند.

همه مراحل به‌نظر سخت و غم‌انگیز می‌آید؛ از مرحله به چشم آمدن و حتی جلب‌توجه‌کردن که برای یک پسر و دختر مجرد کاملا طبیعی است، گرفته تا مراحل پیشرفته‌تر آشنایی و بررسی طرف مقابل و قرار خواستگاری و دوباره نامزدی. حالا به این مراحل رفتن زیر یک سقف و تحمل مشقات زندگی و هزار چیز دیگر را که فقط طلاق‌گرفته‌ها آن را می‌فهمند، اضافه کنید؛ کسانی که یا اصلا نمی‌خواهند دوباره آن تجربه‌ها را از سر بگذرانند، یا دوباره همانطور خادم‌دستانه سررشته اوضاع را به‌دست می‌گیرند. زن و مرد بودن هم در این یک مورد هیچ فرقی ندارد، چون وقتی وارد دنیاهای هرکدام از این دو جنس می‌شوی و تازه وقتی پای درددل‌های صریح و بی‌رودربایستی‌شان می‌نشینی متوجه می‌شوی که وجود ترس و واهمه و خستگی برای هر دوی‌شان یکسان است، گرچه برای بهبود هر کدامشان روش درمانی خاصی نیاز است؛ روش‌هایی که از شناخت خود شروع می‌شود و در میانه‌اش به کمک‌گرفتن از دیگران می‌رسد و در انتها منجر به سلامت می‌شود؛ درست مثل استخوانی که شکسته و حالا جوش خورده و مانند سابق شده.

**این فصل را با من بخوان**

اینطور که اصحاب فن می‌گویند داغ جدایی برای قلب درست مثل داغ قلم‌شده برای استخوان است؛ همانقدر ترسناک، همانقدر خطرناک و به‌خطر همین هم است که عقلانی‌ترین و نخستین توصیه این است که استخوان را درمان کنیم؛ یعنی پیش از اینکه رؤیای دوباره دویدن و راه رفتن و حتی تاتی‌تاتی کردن را در سر بیروانیم باید به این فکر کنیم که یک جورِی این استخوان جوش بخورد. برای رسیدن به آرزوی راه رفتن دوباره هم لازم است استخوانمان را جورِی جوش بدهیم که بعدها از نظر ظاهری و باطنی برایمان در‌دسر درست نکند؛ یعنی به شیوه مناسب و با طی کردن زمان مناسب.

روند التیام یا همان جوش‌خوردن استخوان شکسته نخستین روند و برای هر دو جنس ضروری و یکسان است؛ روندی که طی آن می‌شود اصلا به آینده فکر نکرد (خیلی‌ها هستند که بعد از جدایی بارها به جان خودشان قسم می‌خورند که دیگر عاشق نشوند)، فقط باید به خوب‌شدن فکر کرد و البته قیل از آن باید پذیرفت که در مسیر زندگی خسراتی به‌وجود آمده که باید آن را جبران کرد. در ابتدای راه جبرانی، مصدوم به ۳چیز نیاز مرم و جدی دارد؛ اول حمایت‌شدن، دوم تخلیه رنج و سوم زمان؛ ۳ عاملی که نمی‌شود هیچ‌کدامشان را دور زد. نمی‌شود بدون حامی این راه را رفت همانطور که نمی‌شود بدون دکتر استخوان را جاناخت. به‌هر حال روند التیام برای همه زخم‌خوردگان تقدیر با این شروع دل‌انگیز همراه است و بعد از آن است که نوبت به کارهای جدی‌تر می‌رسد؛

کارهایی که هر کدامشان در نوع خود یک نوع تمرین خودسازی هستند و اگر بخواهیم تیترواره با آنها اشاره کنیم می‌شود از گذراندن طبیعی حس‌های التیام‌بخش نام برد؛ احساس‌هایی مانند خشم، غم، ترس و حتی تأسف که همه‌شان به‌شدت به تخلیه احساسی کمک می‌کنند و می‌شود به جرأت گفت کسی که بعد از جدایی هرکدام از این حس‌ها را تجربه نکند، بی‌شک در روند التیامش یک حلقه مقفوده دارد. غیر از حس‌ها و روش استفاده بهینه از آنها در ادامه روند التیام، نوبت به آشن شدن از آن پایان بد و حتی بخشش می‌رسد. تعجب نکنید. می‌خواهید شروع دوباره موفقی داشته باشید؟ چه خانم باشید و چه آقا، باید بتوانید بعد از طی‌کردن روند التیام، بگویید گذشته‌ها گذشته و بدون کینه از آدم‌هایی که در گذشته‌تان بوده‌اند راه آینده را در پیش بگیرید؛ کار سختی که اگر انجام نشود مصداق بارزش می‌شود ضرب‌المثل «همه را با یک چوب‌زدن»، وقتی مرد یا زن نامهربان زندگی گذشته‌ها نمی‌گذارند که کسان دیگر را آنطور که واقعا وجود دارند ببینید.

**درباره آقایان اشتباه نکند**

مردها گاهی بدجوری متهم می‌شوند؛ متهم به اینکه تمام شدن یک زندگی یا رابطه احساسی برایشان پیش‌ری اهمیت نداشته. البته چرا این باور عمومی شده؟ چرا مردها را عموماً بی‌احساس و البته آسیب‌ناپذیر می‌دانیم و فکر می‌کنیم موجودات بدجنسی هستند که تازه بعد از جدایی احساس خوشایندی دارند؟ شاید یکی از دلایل این تیمتات قدیمی استفاده اکثر آقایان از راه‌حل نامناسبی باشد که متأسفانه به‌عنوان نخستین راه‌حل به فکر خیلی‌هایشان خطور می‌کند؛ راه‌حلی به اسم ارتباط جدید. واقعیت این است که مردها هم مثل زنان اما باتوجه به شرایط و خصوصیاتشان جدایی را همراه با درد و رنج تحمل می‌کنند. اما برخلاف زن‌ها و البته برای فرار از زیر بار جدایی فکر می‌کنند باید سریعاً رابطه جدیدی را شروع کنند. در عوض یک عالمه راه هست که مردها هم می‌توانند از آنها استفاده کنند و بعد از طی‌کردن روند التیام به کمک آنها خوششان را برای یک زندگی جدید و بی‌دردسر آماده کنند؛ زندگی‌ای که شاید خیلی زود دست ندهد و به نمر نشیند، اما اگر بیاید، خوش می‌آید و یک‌تنه می‌تواند به جای همه مهارت‌ها طعم شیرین خوشبختی را با صحبش بچشاند.

**بخش اجتماعی** – جوان ۳۰ ساله ای به اتهام حبس غیرقانونی یک زن در منزل مسکونی‌اش در حالی توسط نیروهای اطلاعات کلانتری میرزاکوچک خان مشهد دستگیر شد که ادعا می کند چند روز به آن زن کارگر پناه داده است.

ماجرای عجیب این پرونده زمانی در دستور کار پلیس قرار گرفت که زن ۳۲ ساله ای با اعلام شکایت از یک پسر جوان ادعا کرد: برای گذران زندگی مجبور بودم در منازل مردم کارگری کنم تا لقمه نانی برای فرزندانم فراهم شود در این میان من که در شهرک مهرگان ساکن بودم از طریق یکی از آشنایان با خانمی در خیابان وحید مشهد آشنا شدم که برای امور منزلش به کارگر نیاز داشت. من هم دو بار برای کارگری به خانه او رفتم و هر بار دستم‌زدم را گرفتم اما بار سوم وقتی به آن جا رفتم و کار منزل به پایان رسید از صاحبخانه خواستم برایم تاکسی اینترنتی بگیرد تا به منزلم بازگردم اما پسر جوان او در حضور مادرش اصرار کرد که هنوز دبر نشده و تا زمانی که تاکسی بگیرد یک استکان چای در کنار آن ها صرف کنم! من هم به رسم ادب قبول کردم ولی زمانی که چای را نوشیدم دیگر چیزی نفهمیدم. حدود ساعت ۹ شب بود که با سردرد عجیبی چشمانم را باز کردم کسی در خانه نبود و آن پسر هم مشغول استعمال مواد مخدر صنعتی بود! سرگیجه داشتم که آن پسر برای رفع سردرد از همان موادی که مصرف می کرد به من داد به طوری که حالم بدتر شد.

او با همان وضعیت شش روز مرا در آن خانه حبس کرده بود و ...

گزارش خراسان حاکی است، این زن جوان که بعد از طلاق از همسرش به

## {اجتماعی}

عقد موقت مرد دیگری درآمده است در ادامه اظهاراتش افزود: بعد از این مدت که مدام گیج بودم، او مرا به پارک بوستان بسیج برد و در همان جا رها کرد تا این که بالاخره با کمک شهروندان موفق شدم خانه ام را پیدا کنم و حالا از آن جوان شکایت دارم! بنابراین گزارش، با توجه به اهمیت موضوع



و با صدور دستور ویژه ای از سوی اسماعیل عندلیب (معاون دادستان مرکز خراسان رضوی) این پرونده برای رسیدگی و بازداشت جوان مورد ادعای زن مذکور به کلانتری میرزاکوچک خان ارسال شد. این پرونده با دستور

### گذشت پدر و مادر از گناه فرزند

# قاتل: نمی‌خواستم برادرم را به قتل برسانم

تهدید کرد، من برای ترساندن او و دفاع از پدر و مادرم چاقویی را به سمتش پرتاب کردم که چاقو به گردنش اصابت کرد.با اعتراف متهم جوان به جنایت، به دستور بازپرس جنایی او روانه زندان شد. در ادامه بررسی‌ها روز گذشته پدر و مادر امیر به دادسرای جنایی رفته و از قصاص پسرشان گذشت کردند. آنها اظهار داشتند که یک فرزندان را از دست داده‌اند و دیگر نمی‌خواهند پسر دیگرشان را هم از دست بدهند. زوج میانسال که شاهد جنایت بوده ادعا کردند که پسرشان تنها برای دفاع از پدرش چاقو را پرتاب کرده و قصد قتل نداشته است. بدین ترتیب پسر جوان از قصاص رهایی یافت و با تکمیل تحقیقات پرونده او به دادگاه کیفری استان تهران ارجاع می‌شود تا از جنبه عمومی جرم محاکمه شود.

### پدر قاتل لب به اعتراف گشود

# جسد پسرم را در یک کانال آب رها کردم

بود اما اعتیاد خیلی او را تغییر داده بود و رفتارش گاهی بسیار خطرناک و تهدیدآمیز می‌شد. یک شب او مرا برای صرف شام به رستوران دعوت کرد زمان برگشت با هم جر و بحثمان شد درگیری بالا گرفت من یک سنگ از زمین برداشتم و در تاریکی شب به طرف او پرتاب کردم سنگ به سرش خورد و او روی زمین افتاد فکر نمی‌کردم با پرتاب یک سنگ پسرم بمیرد واقعا قصد کشتن فرزندم را نداشتم. نمی دانستم چه کار کنم از ترس تمام بدنم یخ زده بود جسد پسرم را برداشتم و با خودروی خودش به نزدیک‌ترین کانال آب در محدوده شهریار بردم و همانجا رهایش کردم تا راز قتل پنهان بماند. فردای آن روز هم خودم به اداره پلیس رفتم و موضوع گم شدنش را خبر دادم.

وی در ادامه گفت: ۵ ماه است که با عذاب وجدان شدیدی زندگی می‌کنم اما دیگر تحمل ندارم مرا مجازات کنید تا راحت شوم.

پس از اعتراف‌های متهم او بازداشت شد تا پس از پایان مراحل تحقیقات روانه زندان شود.

### سرنوشت تلخ زن مشهدی

# همسرم متهم به اختلاس بود اما ...

دوباره همسرم دعوت به کار شد و به همان شغل سابق خودش بازگشت، اما باید یکی از شهرهای مرزی را برای ادامه کار انتخاب می کرد. او به منطقه مرزی شمال خراسان رضوی رفت و بعد از چند ماه به یکی از شهرهای جنوب کشور منتقل شد. سعید همچنان مرا در مشهد تنها گذاشت چرا که مدعی بود فعلا خانه سازمانی ندارد. او گفت: هر وقت منزل سازمانی به من واگذار شد، شما را هم با خودم به جنوب کشور می برم. از سوی دیگر، من رابطه خوبی با نامادری ام نداشتم. او ۱۰سال از من بزرگ تر بود و همواره با هم در جنگ و جدل بودیم. در همین شرایط بود که یک روز همسرم تماس گرفت و از من خواست همه لوازم زندگی را از طریق شرکت باربری به شهر محل کارش بفرستم. من هم با این امید که دیگر روزهای تلخ و سخت زندگی ام به پایان رسیده است، همه لوازم را بار کامیون کردم و به جنوب کشور فرستادم، سپس منتظر ماندم تا با تماس همسرم به آن شهر بروم اما وقتی سعید لوازم را از شرکت باربری تحویل گرفت، به من زنگ زد و گفت: شما نمی توانید به این جا بیایید!وقتی علت را جویا شدم، پاسخی داد که همه وجودم لرزید. او بدون هیچ خجالت و حیایی گفت: در مدت دو سالی که این جا زندگی کردم زن دیگری را به عقد خودم در آورده ام و حالا قصد دارم تو را طلاق بدهم! با این جمله، دلم شکست و به خاطر همه کارها و تلاش هایی که برای زندگی ام کرده بودم افسوس خوردم.

خلاصه، چند سال طول کشید تا مهره به ام را از سعید گرفتم و با کمک برادرم منزلی کلنگی در روستا خریدم اما حالا با مزاحمت هایی رو به رو شده ام و ...

## راز جسد زن جوانی که یک معتاد آن را حمل می کرد

در تحقیقات میدانی نیز کارآگاهان دو لنگه کفش کتانی مردانه پیدا کردند که نشان می‌داد مرد معتاد هنگام فرار آن‌ها را جا گذاشته است. بازپرس محمدجواد شفیعی دستور انتقال جسد به پزشکی قانونی برای مشخص شدن علت مرگ را صادر کرد.

همچنین بازپرس شعبه پنجم دادسرای امور جنایی تهران دستور بررسی پرونده‌های فقدانی و شناسایی هویت زن جوان و شناسایی و بازداشت مرد معتاد را صادر کرد.

سال بیست و چهارم / شماره ۵۵۲۵

# بازداشت جوان ۳۰ ساله به اتهام حبس یک زن در خانه

سرهنگ باقی زاده حکاک در دایره اطلاعات کلانتری و توسط ستوان باقری زیر ذره بین پیگیری قرار گرفت. نیروهای انتظامی با استفاده از شگردهای اطلاعاتی موفق شدند جوان ۳۰ ساله را دستگیر کنند و به مقر انتظامی انتقال دهند. این جوان که در برابر اتهامات سنگینی قرار گرفته بود در بازجویی ها ادعا کرد: من با همسرم اختلاف دارم و در کشاکش طلاق هستیم اما آن زن (شاکي) را چند سال قبل در یکی از پاتوق‌های استعمال مواد مخدر دیدم و او را می‌شناختم! با این حال او را بیشتر از دو روز در منزل نگه نداشتم در واقع من به او پناه داده بودم! او قرص مصرف کرده بود و حال مناسبی نداشت. من خودم هم مدتی است که قرص های ترک اعتیاد مصرف می کنم و شیشه نکشیده ام. حتی او را به نزدیکی درمانگاه بردم ولی داخل نرفتم چون ترسیدم دستگیر شوم!

در همین حال وقتی با دستور مقام قضایی و با شگردهای علمی و تخصصی مشخص شد که پسر جوان از تلفن همراه آن زن به مادر وی پیام داده است که حال دخترت خوب نیست، متهم به ناچار این اقدام را در حالی پذیرفت که همسر شاکي نیز با تسلیم شکوائیه ای به پلیس مدعی است آن جوان بعد از این ماجرا او را تهدید کرده که از زندانبان سابقه دار است و در صورتی که دست از پا خطا کند چنین و چنان خواهد کرد.این

گزارش حاکی است، با توجه به تناقض گویی های متهم، تحقیقات گسترده ای در این باره با دستور قاضی عندلیب توسط نیروهای کارآزموده کلانتری همچنان ادامه دارد.